

# موسیقی ایرانی مکتب تبریز و پیر تارِ آن

اصغر فردی

اگر در کشورهای دیگر پایتخت را شرفی بر دیگر شهرها نیست و نیویورک و شیکاگو کم از سطح واشنگتن ندارند یا آنکارا را بر استانبول ترجیحی نیست، و پاریس را بر نیس، اما در مملکت ما، تهران و تهران‌نشین را همواره بر همه آفاق و اکناف کشور چندان ترجیحی بوده است که «غ. بیگجه‌خانی» را باید «آذر» در هفتاد سالگی پای آواز «شجریان» می‌آورد تا چند کس نامی و دقایقی سازی از او را می‌شنیدند؛ البته امروز غم آنم نیست؛ چه، اولاً که شوکت تعدد آن خلایق برچیده می‌شود و دیگر اینکه «محمد موسوی» بسیار عزیز ارزش‌گذار ارزش‌دار این سوی و آن سوی این بوم و بر را می‌کاود و از زیر هر سنگی ناله‌ای را بدر می‌آورد و بی‌جهت نیست که هر سنگی را که تکان می‌دهی از زیر آن دست او را می‌یابی. غم آن است که چرا در آن روزگار که از هر کوی و سوی تبریز آوازی و نوای سازی بر فلک بود، کسی را این همت نبود که از این نوادر نوار پر کند تا امروز روی‌اش گل ماهوری نشانده، به دست «ماهور» ش بسپارد. روزی بوده که از دلنوازان تبریز، جز جمعی، ساز «محمدحسن عذاری» تار را نمی‌پسندید؛ چرا که از تهران آموخته و آمده و حلاوت تار تبریز را در دست و پنجه ندارد و به اصطلاح ساززنان آن عهد «دست‌اش نمک ندارد» با تار سرستیز دارد و چه و چه ... در حالیکه اگر کسی نواری از تار «عذاری» داشته باشد و به معرکه‌اش بنشانند آنگاه است که پهلوانی او در تار آشکار می‌شود. این از آن گفتم که چه تارهایی در گوش و گوش‌رسِ نغمه‌بازان تبریز بود که «عذاری» با آن همه عظمتش، خاطر‌پسندشان نمی‌شد.

موسیقی و آواز مکتب تبریز در چند قعه و حلقه زیرین بالیده بود:

۱. دربار ولیعهد (تا بود و تبریز دار ولایتعهدی بود) محل تجمع مرغان موسیقار بود. در هر دوره‌ای از ولیعهدان، وجود این مرغان استمرار داشت که فقط در دوره ولایتعهد مظفری، نام بدل کرده و با عنوان روضه‌خوان اندرونی می‌بودند. چون که ولیعهد ذوق موسیقی را با عقیده بر حرمت غنا به همراه داشت. این دستگان اغلب خوانندگان بودند و در دوره طولانی ولیعهدی مظفرالدین میرزا ساززنان در دربار نبالیدند و البته که برخی عنوان و لقبی از دربخانه داشتند و پاره دیهاتی و مشغول تعلیم بچه‌های دربار. جز این دوره، اصحاب دست و پنجه و حنجر مخصوص دربار فراوان بودند. جوان‌ترها با لقب «غلام‌بچه» در کنار ولیعهد و هم‌بازی او بودند و سالخورده‌ترها با عنوان معلم و مربی ولیعهد ایام می‌گذرانند. از این زمره، «حاجی ملاکریم جناب قزوینی» و «ابوالحسن اقبال‌السلطان» و «حسین خان صادالملک تبریزی» بودند.

۲. در تبریز خانه چند تن از اشراف خوش ذوق که نان شب را نه همین برای خود، که برای احفادشان هم اندوخته بودند و فقط ساز شام و عیش مدامشان کم بود، محل اجتماع دوره‌ای ساززنان و آوازخوانان بود که صاحب‌البیت آنها را با ادای احترام فراهم می‌آورد و نجبای شهر را و خود را عشرتی می‌بخشید. «کریم آقا صافی تبریزی» - تارزن هنگامه‌ساز، شاعر و نوحه‌سرای بعدی -، «میرعلی اصغر صادق‌الوعد» (فشنگچی)، «جواد آقا اردوبادی»، «سیدحسن طلوعی» (سیدحسن آقا دودانگه)، زینت این مجالس بوده‌اند.



جواد آقا اردوبادی (منشی حضور)



میرعلی اصغر صادق‌الوعد (فشنگچی)

۳. دسته‌ای دیگر از ارباب موسیقی و آواز تبریز، قضا را خود از اشراف و نجبا بودند که حلقه و لجنه‌ای برای خود داشتند و دیگران که اغلب امثال خود می‌بودند در خانه آنها گرده می‌کردند که «مهدی خان صوتی تبریزی»،



مهدی خان صوتی

## Ozzari-Iqbal-Nasr-Shahryar



«حاجی تاج تبریزی (روضه خوان)»، «مجدالدین ذاکری»، «ناصر ذاکری»، «حسن یکرنگی»، و در دوره ما - یعنی آخرین دوره شکوه تبریز - «حاجی غلامرضا قیطانچیان» از آن دسته بود که خود در خانه حلقه‌ای می‌داشت و سازندگانی مانند «حاجی محمود فرنام» و «غلامحسین بیگجه‌خانی» و خوانندگانی مانند «آقامیر حبیب»، «آقا میرزا علی نقاش»، «کاظم آقا مارالان‌لی»، «حاجی حسین عمی تنباکوچی»، «حاجی عمی اوغلی سرده‌ری‌لی»، و از اواخرها «آقا کریم عظیمی» گرد هم می‌آمدند. این کسان در لجنه‌های دیگر هم شرکت می‌کردند.

مرحوم «جواد آذر» در مرثیت «قیطانچیان» سروده و شأن او را چنین ستوده است:

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| ای بلبلِ مستِ نغمه‌پرداز   | بـا سازِ غمِ دلم هم‌آواز  |
| درِ نایِ تو با هوایِ گلشن  | هر نغمه به خون کشیده دامن |
| در سوگِ تو ای زبانِ هر ساز | شد چنگیِ چرخِ نوحه‌پرداز  |
| در ملکِ هنر ز بعدِ «اقبال» | بر نـام تو بود قرعۀ فال   |
| سر از دل خاکِ تیره بر گن   | برخیز و دوباره نغمه سرکن  |

دیگر از این اشراف کسانی که حلقه نداشتند اما با ملاحظات فراوانی که مبادا لکه‌ای! به شوکتشان بیفتد، در بعضی از این جلسات دیده می‌شدند. یا صدائی داشتند و خوب شنیده می‌شدند و یا صدائی نداشتند و در عوض موسیقی دان و مقام شناس بودن و کم می‌خواندند و به قول مشهور نمکی بر دیگجوش تغنیات می‌افکندند. از آنها مرحوم «اکبر آقا هریسچی» بود که تجارتخانه فرشی داشت ولی متجدد بود و ته‌صدائی و ذوقی و چشم اشکریزی و معاشرت با شهریار شاعر که خود استادی در ساز و آواز بود.

۴. نمی دانم که شهریار را در کدام زمره بیاورم که او به تنهایی زمره‌ای بود. در باره شهریار و موسیقی فصل مفصلی نوشته‌ام که در فرصتی ارائه می‌شود. اما مختصر اینکه او ساز را یعنی سه‌تار را بسیار استادانه می‌نواخت من نگویم و مقام‌شناس شاعر - ا.ه. سایه - گفت «که شهریار سه‌تار را کم از صبا نمی‌زد» و خود صبا که: «شهریار ساز تو سوزی دارد که همیشه هوس شفتنش دارم». گرچه سه‌تار را از صبا آموخته بود اما چندان عاشق سازش بود که می‌گفت که سه‌تار دیگر به بزرگ‌ترین تعلق من به دنیا درآمده بود و به اندازه معشوق‌ام می‌خواستمش. او ردیف‌ها را نیز به دو گونه می‌دانست هم ردیف آوازی و هم ردیف سازی و چیزهایی از ردیف‌ها در خاطر گردآورده بود که شاید امروز کسی را به خاطر نباشد. زبده‌خوانان و زبده‌سازان شهر - از سالی که او دیگر تبریز برای محل زنده ماندن برگزیده بود - با کمال مماشات و مدارا و احترام به خانه‌اش می‌آمدند. «اقبال السلطان» - که «عمو مقامی» اش می‌خواند و خاطرش را عزیز می‌داشت - پای دائم و ثابت حلقه‌اش بود و از دیگران «آقا میرعلی اصغر صادق‌الوعد» و «حسن یکرنگی» که درباره او سروده است:

|                               |                          |
|-------------------------------|--------------------------|
| به هم ماند دل و دلتنگی ما     | به بی‌بالی بلند آهنگی ما |
| مرا هم دل دورنگی‌ها شکسته است | سلام ای عالم «یکرنگی» ما |

و «آقامیرزا علی نقاش» که درباره او سرود:

|                                           |                                                    |
|-------------------------------------------|----------------------------------------------------|
| پیر دیری قید ما زد کو «علی نقاش» بود      | خاطری خوشگل که یک تبریز خاطرخواش بود               |
| بلبل موسیقی و گنجینه ذوق و هنر            | هم مذهب بود و هم صورتگر و نقاش بود                 |
| هم به شعر و موسیقی گلچین و با ذوقی لطیف   | هم مناسب‌خوان یکی خواننده قلاش بود                 |
| تالی «اقبال آذر» اوستاد موسیقی            | با اساتید هنر در شور و در کنکاش بود                |
| «اردوبادی» بود و «عذارى» و «دشتی» لیکن او | شمع مجلس بود و هم بر صدر مجلس جاش بود              |
| تیر آخر بود و بی او ترکش از ما شد تهی     | چون کماندار فلک با ما پراز پر خاش بود <sup>۱</sup> |

و «آقا میرزا جعفر بدایعی» (کلامی) که باز شهریار چنین توصیف‌اش کرد:

استاد فن ساعت و شعر است و موسیقی  
وین هر سه جز به ساز طبیعت تمام نیست

و «حاجی غلامرضا قیطانچیان» و چند تن دیگر و از جمله قهرمان قصه ما «آقا غلامحسین بیگجه‌خانی».

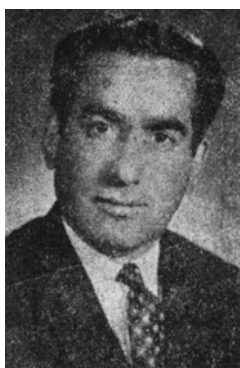
شهریار در اواخر عمر ساز هیچ نمی‌زد، اما آواز هر روز می‌خواند، یعنی زمزمه‌ای می‌کرد و گویا با خواندن هر گوشه‌ای، خاطره‌ای به خاطرش می‌زد و گریه‌ای سوزناک و آواز به ناله‌ای تبدیل می‌شد که این را «پروانه» غوغایی

<sup>۱</sup> این چند بیت نیز از غزلی است که پیش از این در جایی چاپ نشده است.

می خواند و این یک را «قمر» شبی چه کرد و آن دیگری را «رضاخان هندی» که می خواند، کربلا می کرد و دیگری را «درویش خان» عجب زد و اغلب تلخ یاد «حبیب سماعی» و «صبا» و غم شهریار از جوانمرگی شان و حسرت ها ...

اگر دستم نگیرد دسته ساز      هنوزم سینه هست و سوز آواز  
اگر شیرین به ناز و دل گرفته است      خدا از ما نگیرد شور و شهناز

جز این ها که در خانه اشرف شان می یافتی جمعی دیگر در قهوه خانه خوانندگان (اوخویان لار قهوه سی) گرد می آمدند. در هر دوره ای قهوه خانه ای دیگر بود که در روزگار ما، قهوه خانه را «دهده غلام علی» (پرتوی) می داشت. اداره قهوه خانه خوانندگان خود هنری دیگر می طلبید، چرا که مشتریانش بنایان و معماران و نواکشان نه، که تازی ها و کمان کش ها و نواخانان بودند و با ذائقه ای غریب. این قهوه خانه اعضاء زیادی داشت. چرا که در تبریز هر کسی که ذوق و سواد داشت، صدای دودانگی هم داشت و دانش ردیف و مقام و دستگاهی. مثلاً «آقا میرزا علی حقانی» که حقا از قلندران تبریز بود، جزو خوانندگان به شمار نبود اما در ردیف و گوشه های غریب هیچ کم از خوانندگان پیرامونی خود نداشت و صدای سوخته ای که از سینه ای سوخته تر بر می خاست. در این قهوه خانه ها مردانی جمع می شدند و گوشه گوشه آواز را به هم دیگر تحویل می کردند. یعنی شبی که نوبت سه گاه خوانی بود استاد و پیر مجلس اول «مایه» می داد و هر کس به ترتیب گوشه ای را می خواند و گوشه بعدی را به دیگری می داد. «کاظم آقا مارالان لی جاوید»، «حاجی حسین عمی تنباکچی»، «آقامیر حبیب»، «میرزا علی نقاش»، «سید حسن روضه خوانی»، «محمدخان اوغلی نجار»، «خان عمی»، «حسن آقا بخشایشی»، «صادق عهدی» (شخته صادق)، اکبر سراج و برادرزاده اش کریم رهبر تبریزی (کریم قناره)، مشهدی مجید چور کچی، حبیب الله فحیم فارابی، مشهدی حسن قهوه چی، عباسقلی دلکش و برادرش میرزا علی اصغر روضه خوان، میرزا احمد خیابانی، سید مهدی چهره پرداز (شاگرد اقبال آذر) نیز چند تن دیگر از خوانندگان استاد و توانای تبریز بودند. ...



کریم رهبر



فحیم فارابی



عکس مرحوم جواد آقا منشی حضور استاد تار و شماره يك  
آقای عبدالعلی خا ساعد

|                                         |                              |
|-----------------------------------------|------------------------------|
| گوره یدین دشتی اوخویان زمان             | «حاج حسین عمی تنباکی چی» نی  |
| او عشق اودوندا جانی یاخیلان             | اود ووروب جانلاری یانديراردی |
| اورکده عشقی باشیندا شوری                | «سیدحسن روضه خوان» بلبل تک   |
| اوخوردو مین سوز ایله ماهوری             | گلشن لر آرا خوش نوا ایله     |
| کیمی گلشن ده بیر بلبل اولماز            | مارالان مارالی «کاظم آقا»    |
| اونون تک صفالی بیر گل اولماز            | گلشن لر آرا مین بلبل اولسا   |
| عشق شاهی نین باشا تاجی ایدی             | «آقا میر حبیب» سید تاج دار   |
| مقامات بزمی نین سراجی ایدی <sup>۲</sup> | فقر مولکونده قلندر درویش     |

<sup>۲</sup> از مرحوم جواد آذر که نخستین بار در اینجا چاپ می شود.

در همین حلقاتی که قسماً گفته شد، آنهمه شوکت بی‌ساز راست نمی‌آمد. ذوق غالب در این مجالس تار را می‌پسندید. عجیب است که اثری از وجود سه‌تار در آن روزگاران نه خواننده و نه شنیده‌ام. کمانچه در تبریز محدود به یک دو نفر بود که در این اواخر مرحوم عادل آرمیون تنها کمانچه‌کش بود. مرحوم جعفر ارمغانی ویولونیست بود و آموزشگاه موسیقی داشت و جز این‌ها «زاون» ویولونیست، «آشوت بابایانس» نوازندهٔ کلارینت، خانم «باگرامیان» نوازندهٔ پیانو و دیگران مخصوصاً از ارامنه وجود داشتند لیکن به ساز و نواز ایرانی نمی‌گرائیدند. بنابراین تقریباً جز تار ساز دیگری در محافل ذوقی و موسیقی تبریز رائج نبود. تار را نیز فقط قاوال همراهی می‌کرد که حاجی محمود فرنام یک تنه ۷۰ سال تبریز را از قاوال کوب بی‌نیاز کرده بود.

همچنانکه در مقالهٔ ویژهٔ مرحوم بیگجه‌خانی نیز به همین قلم نوشته شده است، خاندان بیگجه‌خانی دو‌یست‌سال در تبریز عهدهٔ نوازندگی تار را به گردن خود داشتند. پدر مرحوم بیگجه‌خانی که آقاحسینقلی نام داشت از استادان بلامنازع تار بوده که ذکرش در منبع پیشین رفته‌است. او در سال ۱۳۱۰ در اثر سرطان حنجره درگذشته است. اما عموزادگان، اولاد و اقارب خاندانی او همواره نوازندگان برجسته‌ای بودند.

جز این خاندان ناگزیریم که نام چند نوازنده تار را که به این حلقات رفت و آمد داشتند ببریم. تارنوازان نیز کمابیش در مراتب خوانندگان جای می‌گیرند، چراکه در این گروه، اوائل و اواخر عمر یک نفر گاه چنان رنگارنگ بوده است که یک نفر در یک بقه نمی‌گنجد. جوادآقا منشی حضور که عکس‌هایی از او در دست است، در آغاز جوانی فراش خلوت محمدعلی میرزا ولیعهد (محمدعلی شاه بعدی) بود. تار را در تهران نزد آقا غلامحسین عمو (برادر جد حاجی علی اکبرخان شهنازی) تکمیل کرده، به دربار تبریز راه یافته بود. با فعل‌ترین خوانندهٔ آن روزگار تبریز تار نمی‌زد که صدایش وحشی است و خودش وحشی‌تر. افراط در قلندری و می‌آلوده با افیون در ساغر کردن‌ها عاقبت از او بی‌نوائی ساخت که در ۶۰ سالگی نیم‌شبی سرد در مراغه به قناتی می‌افتد و همانجا می‌ماند تا فردا یخ‌زده‌اش را می‌یابند. پس گردش جواد آقا از محافل شاهی تا قهوه‌خانه‌ها و حلقه‌های فرودست جامعه بود.

باز از اشراف مرحوم اقبال رفیعی شاگرد آقاحسینقلی در تهران بود که خود اقبال رفیعی شاگردی به نام عبدالعلی خان ساعد تربیت کرده بود که بسیار خوب تار می‌زده است.

از طایفهٔ گوران‌های آذربایجان نیز نوازندگان پهلوانی درآمده‌اند که بزرگترین آن‌ها میرزا علی خان عادل‌ی بود. او نیز تار را در تهران از آقاحسینقلی آموخته بود.

حسن آقا سلمانی فروتن، دکتر محمدیه صاحب داروخانهٔ محمدیه و کیمیا که خود شاگرد جوادآقا منشی حضور بود، میرزا ابراهیم، اسماعیل نادری، صدیقی، ابراهیم طلوعیان، فرهنگ‌ی، حسن هاتف، شهنازی مراغه، میرجواد سهامی، حسن جوان، محمدحسن خان بورون (دماغ)، حسن آقا دشتی، نام کسانی است که تحقیق دربارهٔ آن‌ها را به آینده و

آینده‌ای‌ها واگذار می‌کنیم که فعلاً نامشان را بدانیم تا گردآوری اطلاعات دیگر درباره‌ی این ثروت‌های موسیقایی ایرانی در آذربایجان و تبریز.

از وضعیت نغمه‌زارهای تبریز که بگذریم دو سطری از موسیقی و آواز مکتب تبریز بگوئیم آنقدر که بتوانیم و آن‌مایه که توصیف یک موسیقی در کلام آید:

موسیقی ایرانی مکتب تبریز - مقامات سازی و آوازی - اصیل‌ترین و بکرترین نسخه‌ی راستین این موسیقی است. همانطور که زبان کردی و موسیقی آن، باستانی‌ترین وجه موجود فرهنگ مادی - آریانی است، که اگر روزی پارسی گم شود می‌توان از روی مدل گردی بازسازی‌اش کرد و اگر کسی بخواهد نوار ترنم و تغنی ایرانیان دوهزارسال پیش را بشنود، امروز در موسیقی کردی و هوره‌های آن می‌توان شنود، صورت دست‌نخورده‌ی موسیقی ایرانی را نیز می‌شود از سیاق موسیقیای تبریز بازجست. نخستین دلیل، بدوی (Primitive) بودن نوع ایفا و اجرای موسیقی ایرانی در مکتب تبریز است که عطر قدمت و رنگ باستانی‌اش دل و دماغ را می‌نوازد. مقایسه‌ی موسیقی ایرانی مکتب تبریز با فولک موزیک‌های ملل دیگر و جستار نشانه‌های فولکلوریک و مردمی (Popular) و فرایندهای موسیقی قومی (Ethnic) سرشار در این سیاق نشانگر این است که موسیقی مکتب تبریز وجه و فرم دست‌نخورده، نپالوده و نیالوده‌ی موسیقی ایرانی است که اگر توسط موسیقی‌شناسان و عالمان موسیقی تطبیقی مطالعه شود اثبات علمی این نظریه استبعادی ندارد و این رای به اعتبار اینکه قائل آن فاقد دانش مربوط است، فعلاً در محدوده‌ی یک نظر خام می‌ماند تا مورد ملاحظه‌ی صاحبان صلاحیت قرار گیرد. موسیقی مکتب تبریز در صده‌ی اخیر توسط راویان ردیف و گرداوران گوشه‌ها زیر و رو نشده و معروض دگرگونی‌ها و تغییر و تطورات نیامده است. روشن است که هیچ‌یک از اقوام ایرانی - جز آذربایجان و عراق عجم - موسیقی ردیفی و مقامی مدونی که امروز عبارت موسیقی ایرانی بر آن اطلاق می‌شود، نداشته‌اند و موسیقی این اقوام، البته بی‌آنکه فاقد ارتباط با موسیقی ملی ایران باشند، دارای ویژگی‌های مخصوص آن قوم است. آنچه که امروزه «موسیقی ردیفی ایران» نام دارد، ضمن احتوای ثقل و سهم بزرگی از موسیقی مقامی اصیل ایران، با ابتکار راویان ردیف - مشخصاً میرزا عبدالله - معجون و مخلوطی از موسیقی‌های محلی گروه‌های متنوع قومی ایران است. گوشه‌های اخیرالاضافه‌ای مانند «آذربایجانی»، «دیلمان»، «کوراوغلی»، «بختیاری»، «اصفهانک»، کل «نغمه‌دشتی» و ... افزوده‌هایی است که موسیقی مکتب تبریز از این آمیزه‌ها مبرا و خالص است و آنچه که در موسیقی مکتب تبریز است موسیقی ناب ایران است. اما این، نافی خلوص ایرانیت «مکتب اصفهان» نیست و مکتب اصفهان برادر خونی و تنی مکتب تبریز است که پس از انتقال مرکزیت رسمی ایران به اصفهان و گسیل طبقات صنعتگر و فن‌مند و هنرور «تبارزه» به اصفهان به تدبیر «شاه عباس کبیر»، فن شریف موسیقی نیز مانند شعر و معماری و نقاشی و خط به اصفهان تسری یافت و اصفهان با خصوصیات خود آن را شکلی دیگر و حیات و موجودیتی متفاوت داد.

آواز سیاق اصفهانی، برای ذوق یک تبریزی - که گوش‌اش به سبک آواز مکتب تبریز گشاده و معتاد است - حس و حال نازکی را القاء می‌کند. نرمشی کویری و رامشی زاینده‌رودی، جای غرش اُرسی را می‌گیرد. در آن اگر زنگله‌های

چکشی و تحریرهای طبیعت کوهستانی و فراز و فرودهای هندسی را نشنوی، نواهای ملایم و رام و رقصه‌ها و چرخه‌های اسلیمی را می‌بینی. درست گوئی که انتظام نرم نقش‌های گنبد شیخ لطف‌الله و مسجد شاه را می‌پایی. شش‌دانگ هم که خوانده شود خود را در آغوش تلاطمی از نشاط چهلچهره‌های طولانی در می‌یابی؛ و تعریف سیاق اصفهان اینهمه نیست که تنها حسی مجرد و منتزع یک ذوق مخاطب آن است و بسا که در هر ذائقه و سائقه‌ای رنگی دیگر پذیرد.

به هر حال موسیقی آوازی این ملکتِ کیانِ کلان، در دورهٔ اخیر، حدودِ ملک، به دو و با اغمازی به سه ناحیه می‌برد. یکی مکتب تبریز که نتیجهٔ شوکت خوانندگانمانند حسین خان صادالملک تبریزی، مهدی خان صوتی تبریزی، میرعلی اصغر صادق‌الوعد (فشنگی)، حاجی تاج تبریزی (روضه‌خوان)، مجدالدین ذاکری، ناصر ذاکری، سید حسن طلوعی (سیدحسن دودانگه)، به «ابوالحسن خان اقبال آذر» رسید و سکهٔ سلطنت آواز این حدود به نام او خورد و تأثیر به من تبع چندی مانند «رضاقلی ظلّی»، «حاجی غلامرضا قیطانچیان»، «ابراهیم بوذری»، «ملوک ضرابی» و «سرتیپ» برد. دو دیگر مکتب اصفهان که کشته‌های بزرگان متقدمی مانند «شهاب چشم‌دریده»، «بحرالعلوم اصفهانی»، «تاج‌الواعظین»، «سیدعبدالرحیم اصفهانی»، «حاجی عندلیب»، «میرزا حسین ساعت‌ساز»، «میرزا حبیب شاطر حاجی»، - که فضیلت آنها راست - در بالا و اندام حنجره‌های حریری «سیدحسن طاهرزاده» و «تاج» و «ادیب خوانساری» روئید.

در میان این دو ملک، مرغان چمن طهران پلی زدند و سیاق شیرینی پدید آوردند که ثمرهٔ مبارک معماران بزرگی مانند «جناب دماوندی»، «علی خان نائب‌السلطنه»، «سیداحمدخان تعزیه‌خوان»، «حسین شمیرانی»، «قمرالملوک وزیری»، «حاجی محمد ایرانی مجرد»، «عبدالله دوامی» (دو دانگه)، «سیدحسین میرخانی» و «نورعلی برومند»، نگینی است که بر انگشت «محمدرضا شجریان» جای دارد. این سیاق آخری فزونی‌های آن و کاستی‌های این را حد اعتدالی بخشیده و زیبایی‌های هر دو را به درجی درج کرده ظرائفی نیز بر آن‌ها افزوده است که این شد که شنوی.

اما سخن از آواز دورهٔ متأخر ایران که به میان آید ناگه نام این پنجهٔ نتره - اقبال آذر و ظلّی و طاهرزاده و تاج و ادیب - بر خاطر گذرد و حتی تمثیل بد خواندن نیز از اینان گزیده شود چندانکه رندان به کسی که خوش نمی‌خواند می‌گفتند: فری! که مانند اوائل «تاج» و اواخر «ظلّی» می‌خوانی.<sup>۳</sup>

موسیقی سازی ایران نیز همین سرنوشت آواز را در تعقیب آن داشته است. هر شاخصه‌ای که برای موسیقی ایرانی مکتب تبریز و دیگر سائقه‌های گفته شد، برای موسیقی سازی نیز صادق است؛ به این معنی که هرچه موسیقی آوازی مکتب تبریز شلالهٔ تحریرها و زنگله‌های نشاط‌بار و شاداب است، موسیقی سازی مکتب تبریز نیز - مخصوصاً تار - پر از دراب و شتاب صاف و شفاف است. هرچه سرعت مضرب و پنجه را در تار ایرانی بیافزائی و پیچیدگی‌های ملودیک بر آن بازبخشی، فرم به موسیقی مکتب تبریز می‌گراید. فریادهای «اکزوتیک» (Exotoc) انسان باستان را از آن بی‌پیرایه‌تر و ناب‌تر می‌شنوی. و اگر حسرت می‌خوری که کاشکی نوا و نغمه‌های موسیقی هزار سال پیش ایران را از

<sup>۳</sup> ظلّی در جوانی که اواخر عمرش بود، به مرض سل مبتلا شد و خوشخوانی را از دست هشت.

«تخت طاقدیس» و «شبدیز» و «گنج‌باد آورد» را می‌شنودی، با گوش خواباندن بر گوشه‌های جاری از افق‌های دوردست تاریخ مکتب تبریز، می‌توانی با کمترین تغییرات آن را بازیابی. موسیقی مکتب تبریز همواره به دو زبان بالیده است. فارسی و ترکی بستر مهربان آواز و تصانیف ایرانی مکتب تبریز بوده است. چون تبریزی هزار سال این دو زبان را دوشادوش هم پیش برده و گاه به ترکی نوشته و گاه به فارسی، اما موسیقی که حاجتی به نوشتن نداشت، فارسی و ترکی در آن تعطیل نمی‌ورزید. «کوچه‌لره صو سیمیشم» در (بیات شیراز)، «قره گیله (ابوعطا)»، «یثری‌ها یثری‌ها کوسموشم سندن» (در بیات ترک) و صدها تصنیف و ترانه از نمودهای زیبای مکتب تبریز است. شادروان غلامحسین بیگجه‌خانی به همراهی خوانندگان تبریز - مانند حسن پناهی، جعفر رستگار و ... - که ترانه‌های یادشده تبریز را می‌خواندند، تار می‌زد.

مشخصه ساز او اجرای مکرر قطعات، گوشه‌ها و تصنیف‌هایی بود که آموخته بود و این دومین مجموعه گل از آثار آن پیر خوشنواز است که کاشکی سومین را نیز چشم به راه باشیم که حاوی رقصی‌ها و تصنیف‌های ترکی مکتب تبریز از موسیقی ایرانی باشد.